



تأملی بر کتاب تازه منتشر شده دکتر رضا داوری اردکانی

«آزادی» داشتنی نیست، بلکه بودنی و پدید آمدنی است

«آزادی، قانون و سازمان» تازه‌ترین اثر دکتر رضا داوری اردکانی است که به همت انتشارات نگاه روزگار نورانه بازار نشر شده است. این اثر، شش فصل، یک مقدمه و یک خاتمه دارد. «قانون و سازمان»، «قانون ونسبت آن با آزادی»، «تاریخ آزادی» و «آزادی در تاریخ»...

راه‌های فقرزدایی از دیدگاه «الهیات خدمت»

خدمت بی‌منت

بررسی نسبت و رابطه «عدالت» و «خدمت» از آن دست موضوعات نظری پیچیده‌ای است که پیش از پرداخت به آن ذکر چهار مقدمه ضروری به نظر می‌رسد: نخست، مقصود از «خدمت» در این بحث را باید مشخص کنیم که معنای خاص از خدمت را مدنظر داریم نه معنای عام آن را.



شیرینی مجلس عزا

حسین نمازی در گفت‌وگو با «ایران» از «شادروان» گفته است

ترکیس عاشوری

خبرنگار

«شادروان» دومین فیلم حسین نمازی پس از «آپاندیس» است. او پیش از این دو فیلم، چند فیلم کوتاه و سریال «حوالی پاییز» را کارگردانی کرده است. «شادروان» در اولین حضورش در چهارمین جشنواره فیلم فجر هم توانست رضایت منتقدان را جلب کند و هم در فهرست فیلم‌های منتخب تماشاگران جا گرفت. فیلم درباره دردهای یک خانواده پس از مرگ پدرشان است و به واسطه موقعیت دراماتیک قصه‌اش با خانواده‌ای در حاشیه شهر تهران همراه شده و معضلات آنها را نمایش می‌دهد. «شادروان» چند محور مضمونی از جمله عشق، فقر و مشکل هویت مهاجران افغان را به یک اندازه پیش می‌برد. او در این فیلم تصویری متفاوت از مردم حاشیه‌نشین را منعکس می‌کند و در قاب‌هایی که بسته، زیبایی‌های بصری درون خانواده را تصویر می‌کند. حرف فیلم تلخ و گزنده است اما حسین نمازی نگاه و روحیه سرخوش خود را به روایت آورده و تلاش کرده تلخی محتوا به لحن سرایت نکند. فیلم با وجود لحن طنزی که در روایت مشکلات دارد اما همان طور که کارگردان تأکید دارد فیلمی طنز نیست بلکه یک ملودرام شیرین است که عامده از لودگی برهیز می‌کند تا فیلمی برای خانواده و متناسب با احوال امروز جامعه باشد و آن طور که هدف ساخت فیلم بوده مخاطب با حال خوب سینما را ترک کند. «شادروان» که از ۲۵ اسفندماه و با یک هفته تأخیر به اکران نوروز پیوسته با وجود نداشتن تبلیغات شهری و تیزرهای تلویزیونی جزو پر فروش های سینماست. با حسین نمازی در درباره این فیلم و جریان نقد در سینما گفت‌وگو کرده ایم که در ادامه می‌خوانید.

فرد بعضی منتقدها نیست، بلکه خیلی از آدم‌های غیرمرتبط با سینما هم هستند. از نقدی که هم محاسن فیلم را دیده و هم نقاط ضعف را، استقبال می‌کنم. نقد برای همین است که بفهمی کجای کار درست است و کجایش غلط. البته که اساساً نقد سلیقه‌ای است. یعنی عنصری در فیلم ممکن است از نظر منتقدی منفی به نظر بیاید و از نظر دیگری همان عنصر بسیار هم مثبت باشد و این از قشنگی‌های سینماست. قرار نیست و اصلاً نمی‌شود که یک فیلم نظر همه مخاطبانش را جذب کند.

■ اظهارات آقای فراستی و پسندش از فیلم را چطور ارزیابی می‌کنید؟ این را نگذاشتید به حساب اینکه احتمالاً چه نگاهی پشت حمایت از فیلم وجود دارد؟

هیچ نگاهی وجود ندارد. من ارتباطی با آقای فراستی ندارم و یک بار هم او را از نزدیک ندیده‌ام، احتمال هم می‌دادم از فیلم خوشش نیاید و مثل همه فیلم‌ها در مذمت آن بگویم. ساعت دو، سه بود که با تماس یکی از دوستانم از بخش برنامه خبردار شدم. فقط تماشا کردم، کسی که کنارم نشسته بود، گفت اینکه خیلی خوشش آمد. گفتم خب. گفت تو صورتت هیچ واکنشی نیست. گفتم به هر حال این هم یک نظری در مورد فیلم است. اتفاقاً در صحبت‌های آقای فراستی ایراداتی که به فیلم بود برایم جذابتر بود. بالاخره یک نفر بد رستی به من گفته بود مخاطب هدف هم مخاطب عام است. در «شادروان» می‌خواستم فیلمی بسازم که حرفی داشته باشد و مخاطب عام آن را دوست داشته باشد و بخندد، در عین حال به لودگی نیفتد و شوخی بدی هم نداشته باشد. خانواده آن را ببیند و در این اوضاع کرونایی با سینما آمدن حالش خوب شود. ■ نقد سازنده کجای ماجرا قرار می‌گیرد؟ واقعاً در روند فیلمسازی‌تان تأثیری ندارد؟

اگر آن کلمه «سازنده» پشتش باشد و غرض ورزانه نباشد قطعاً می‌خوانمش و به آن فکر می‌کنم. نقدی که هم نقاط مثبت را دیده باشد و هم ایراد کار به صورت مشخص مطرح شده باشد. نقدهایی که با عبارات توهین آمیز نوشته شده، معلوم است طرف فقط چیزی نوشته که دیده شود. چند سالی است که این موج شکل گرفته که برخی فکر می‌کنند هر چقدر فحش بدهند و توهین کنند جذاب تر هستند، خیلی‌ها هم می‌خوانند عقده‌های خودشان را خالی کنند. منظورم

فیلم من خوشش بیاید، برایم دلنشین است. مخصوصاً در «شادروان» هدفم همین بود. اگر همین مخاطب فیلم من را دوست نداشته باشد از نظر من شکست است. ■ از همان ابتدا در نظر داشتید با نگاه به گیشه و پسند مخاطب یک فیلم بسازید؟ مخاطب همیشه برای من مهم بوده حتی زمان ساخت فیلم کوتاه. البته دوره‌ای یک اداهایی داشتم و فکر می‌کردم هیچ کسی نمی‌فهمد و فقط من می‌فهمم. فیلم کوتاه که می‌ساختم انتظار داشتم همه بفهمند، اگر کسی با آن ارتباط نمی‌گرفت به من برمی‌خورد و می‌گفتم مشکل از شماست که نمی‌فهمید من چه کار می‌کنم. جلوتر که رفتم، دیدم نه، برعکس؛ این من بودم که نمی‌فهمیدم. هیچ نگاهی وجود ندارد. من ارتباطی با آقای فراستی ندارم و یک بار هم او را از نزدیک ندیده‌ام، احتمال هم می‌دادم از فیلم خوشش نیاید و مثل همه فیلم‌ها در مذمت آن بگویم. ساعت دو، سه بود که با تماس یکی از دوستانم از بخش برنامه خبردار شدم. فقط تماشا کردم، کسی که کنارم نشسته بود، گفت اینکه خیلی خوشش آمد. گفتم خب. گفت تو صورتت هیچ واکنشی نیست. گفتم به هر حال این هم یک نظری در مورد فیلم است. اتفاقاً در صحبت‌های آقای فراستی ایراداتی که به فیلم بود برایم جذابتر بود. بالاخره یک نفر بد رستی به من گفته بود مخاطب هدف هم مخاطب عام است. در «شادروان» می‌خواستم فیلمی بسازم که حرفی داشته باشد و مخاطب عام آن را دوست داشته باشد و بخندد، در عین حال به لودگی نیفتد و شوخی بدی هم نداشته باشد. خانواده آن را ببیند و در این اوضاع کرونایی با سینما آمدن حالش خوب شود. ■ نقد سازنده کجای ماجرا قرار می‌گیرد؟ واقعاً در روند فیلمسازی‌تان تأثیری ندارد؟

اگر آن کلمه «سازنده» پشتش باشد و غرض ورزانه نباشد قطعاً می‌خوانمش و به آن فکر می‌کنم. نقدی که هم نقاط مثبت را دیده باشد و هم ایراد کار به صورت مشخص مطرح شده باشد. نقدهایی که با عبارات توهین آمیز نوشته شده، معلوم است طرف فقط چیزی نوشته که دیده شود. چند سالی است که این موج شکل گرفته که برخی فکر می‌کنند هر چقدر فحش بدهند و توهین کنند جذاب تر هستند، خیلی‌ها هم می‌خوانند عقده‌های خودشان را خالی کنند. منظورم

تجربه جزو پرمخاطب‌ترین‌ها بود. اصلاً سینما برای مخاطب عام است. ■ چطور از این طیف مخاطب و ذائقه‌اش شناخت دارید؟

مدام در جامعه هستم و ارتباط می‌گیرم. منتظر یک موقعیت هستم که بروم داخل زندگی آدم‌ها. به جز مطالعه و گوش کردن به یادگست‌ها برای شناخت بهتر شخصیت‌ها، یکی از برنامه‌های من همین است که در پارک‌ها و همدم پیرمردهای بازنشسته‌ای باشم که

دوست دارند با کسی حرف بزنند، آنها چیزهایی که در ذهن و دل‌شان است را تخلیه می‌کنند و من هم خیلی چیزها یاد می‌گیرم. در مراده‌ها با آدم‌ها، در خیابان، پشت فرمان؛ فقط نگاه می‌کنم، برای آدم‌هایی که رد می‌شوند اسم می‌گذارم، تعیین می‌کنم کدام محله می‌نشیند، ازدواج کرده، بچه دارد یا نه، مشکلش چیست و... یعنی برای خودم قصه‌پردازی می‌کنم. این بازی هر روزهم است. تمام افراد خانواده‌ام را هم تخلیه اطلاعاتی کرده‌ام، نشانه‌ام پای حرف زدن و بدون این‌که بدانند، صدایشان و خاطرات‌شان را ضبط کرده‌ام. خیلی از شخصیت‌های فیلم‌های من و خرده‌قصه‌هایش آدم‌های دور و بر خودم هستند. مثلاً در فیلم «آپاندیس» آن خانم که روی تخت خوابیده، زن داداش خودم است البته قصه‌اش فرق می‌کرد اما داستان گیر

است که در فیلم‌هایم سرازیر شوند. اخیراً قرارداد خیلی خوبی داشتم برای یک فیلم پرهنرینه. فیلمنامه را خواندم اما گفتم این مال من نیست، این آدم‌ها را نمی‌شناسم و کنسل کردم. احساس می‌کنم باید در مورد طبقه‌ای که می‌شناسم و از آدم‌هایش شناخت دارم، فیلم بسازم. ■ مردم حاشیه‌نشین «شادروان» را از کجا می‌شناسید. در سال‌های اخیر تصویری که از مردم حاشیه‌نشین در سینما دیده‌ایم چرک و نکبت بوده چه به لحاظ بصری و چه به لحاظ محتوایی، ولی نگاه شما به آدم‌های این منطقه متفاوت است. این تفاوت نگاه از کجاست؟

من این طبقه را به خوبی می‌شناسم. دوستانی دارم که برای همین منطقه بودند و دائم در خانه و زندگی‌شان بودم. من در یک خانواده از طبقه متوسط بزرگ شده‌ام اما به خاطر نوع مراده من، دور و برم

دادن مأمور بیمه به دفترچه او از ماجرای می‌آمد که او تجربه کرده بود. داستان «چطور از این طیف مخاطب و ذائقه‌اش شناخت دارید؟» مدام در جامعه هستم و ارتباط می‌گیرم. منتظر یک موقعیت هستم که بروم داخل زندگی آدم‌ها. به جز مطالعه و گوش کردن به یادگست‌ها برای شناخت بهتر شخصیت‌ها، یکی از برنامه‌های من همین است که در پارک‌ها و همدم پیرمردهای بازنشسته‌ای باشم که

که نکبت از سر و کله‌اش می‌بارد. من آدم‌های حاشیه‌نشینی می‌شناختم که وقتی وارد خانه و زندگی‌شان می‌شدی، کیف می‌کردی، همه چیزشان ارزان، قسطی و شاید دست دوم اما با سلیقه و دلنشین بود. در مقابل خانه خیلی از آدم‌های پولدار رفته‌ام که فضای خانه و زندگی‌شان حالم را بد می‌کرد. خدا بیامرز علی انصاریان یک روز به من گفت: حسین بسا یک فیلم در جنوب شهر بساز تا من بگویم جنوب شهر چیست؛ این جنوب شهر نیست، به خدا همه جنوب شهرایی نیست که نشان می‌دهند؛ این‌که خانواده‌ها هر کدام از یک گوشه‌ای می‌آیند، یک پتو و بالش بر می‌دارند و کنار هم می‌خوانند را خیلی دیده‌ام و اینها برایم جذاب و ملموس است. ■ طبق گفته خودتان خانه را بازسازی کردید و محله هم دکور است. قاب‌هایی بسته‌اید که زیبایی‌های بصری درون خانواده را به نمایش بگذارید. اصرار به این فضا سازی با توجه به تضاد محتوا چیست؟ احساس می‌کردم این نگاه مرسوم به حاشیه‌نشینی غلط است. من آدم تصمیم‌گیرنده‌ای در این مملکت نیستم و اعتقاد به این حرف‌ها که فیلم‌سازی رسالت است هم ندارم. ما خودمان پر از ایرادیم، چه راهکاری می‌توانیم به بدهیم اما حداقل به‌عنوان یک شهروند و یک انسان دوست دارم در فیلم‌هایم بدهم. وقتی یک فیلم در حاشیه شهر می‌سازم و آن را در بدترین شرایط نشان می‌دهم، دارم به تک‌تک آدم‌های آن تلقین می‌کنم که تو خیلی بدبختی، خیلی با بقیه فاصله داری، فرق داری و... همین‌ها یواش یواش عقده می‌شود و جایی فوراً می‌کنند. من می‌دانم این کم نیست با این وضع زندگی کنی و در عین حال من هم حق ندارم دائم آن را بر سر تو بکوبم و بگویم خیلی عمیق. در کنار این کم بضاعتی همسایه دلسوزت را هم بین که وقت نیاز به دادت می‌رسد. من هم احساس وظیفه می‌کنم به او امید بدهم و هم این‌که معتقدم بخشی از سینما بلد نیستم. به لحاظ فرهنگ معاشرتی، طبقه پایین‌تر را بهتر می‌شناسم و احتمالاً فیلم‌های بعدی‌ام هم مال آدم‌های همین طبقه است. ضمن این‌که موقعیت فرهنگی‌ام همین است که در پارک‌ها و همدم پیرمردهای بازنشسته‌ای باشم که



خدا بیامرز علی انصاریان یک روز به من گفت: حسین بسا یک فیلم در جنوب شهر بساز تا من بگویم جنوب شهر چیست؛ این جنوب شهر نیست، به خدا همه جنوب شهرایی نیست که نشان می‌دهند.